بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

رقعات ادب آموزی بلباس انشا پردازی در هر رنگ بعنوان تعلیمی زینت زیبایش هنروری مسمی به

رقعات مظهری

از تصنیفات منبع کمالات گرامی منشی شیخ کمال الدین صاحب ولد فرابائش شیخ محمد صادق حسین صاحب و شیخ احسان حسین صاحب

در مطبع نامی منشی نولکشور طبع مزین و مقبول جهان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد پروردگار عالم و نعت احمد مختار نبی آدم صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم چنین گوید بندهٔ کمال الدین
خلف قاضی شیخ مهر الدین غفر الله ذنوبهما متوطن قصبهٔ هرسه ساکن چال او نام که بسبب ملازمت اکثر اتفاق
مسافرت و مفارقت با اهل و عیال مانده بموجب ه یوقت لقمه خوردن اسپ سرت گفت بهایم
سگ روزی مینکند از هم جدا یاران همدم را، لهذا بنظر تربیت برخوردار مظهر الدین احمد اطال الله عمره که علمش مشتغل
هست بتاریخ نور الاتفاق تحریر خطوط متضمن آداب و پند نامه مشغل افتاده روزی برخوردار میر برکت علی بجنوری که
نسبت فرزندی با من می دارد دست استمداد بدامن این ناتوان هیچمدان زده گفت که اگر خطوط مذکوره
در اوراق چند فراهم نمایند هر آئینه مفید نو آموزان خواهد شد لهذا بپاس خاطر عزیز مذکور و هم بنظر تحفظ برخوردار
سطور مسوداتیکه پریشان افتاده بودند تدوین نمودم و تاریخ تالیف در سطر علمیه یافته به رقعات
١٢٩٥ هـ
مظهری موسوم ساختم اگر معلمان متعلمان را بجای مسوده بر لوح نویسانند اغلب که قوت عبارت
نویسی و آداب ضروری بزودی دست دهد منه التوفیق **رقعه اول** قرة العین سلمه الله تعالی
بعد دعوات و ترقی درجات واضح باد از قدما و ثقات چنین منقول و مروی ست وقتیکه کودک چار سال

و چهار ماه و چهار روز شود بسم الله کرده حوالهٔ معلم و ادیب کرده آید که تحصیل علم دینی و دنیوی نماید و اگر احیاناً
تساهل و تکاسل در رفتن مکتب بوجه لهو و لعب که مقتضای طفولیت ست کند بزجر و توبیخ رسانیده شود ع
طفل بمکتب نمی رود و ولی برندش ٭ چنانچه آن انسان را کیفیت انعقاد محفل بمکتب خود و تقسیم شیرینی و سرایدن
مبارکباد مطربان خوش الحان یاد خواهد بود حالا ما شاء الله چشم بد دور آن نور الابصار بسال هفتم
پا نهاده اند و چند کتاب اردو و فارسی خوانده انشاء الله غالب که آخوند صاحب برای نماز ایستاده کرده باشند
در شریعت حکم ست که بعمر هفت سال نماز تعلیم کرده میشود و در سال دهم تاکید شدید و در سال دوازدهم که
نماز و صوم بر هر مسلم فرض بود زجر و توبیخ نموده آید پس نماز پنجگانه را عادت باید کرد و از حال خواندن
نماز و سبق کتاب اطلاع باید داد **رقعهٔ دوم** نور نظر لخت جگر سلمه الله الاکبر بعد مکتوب محبت اسلوب باطلاع
حال شروع کردن نماز و بدریافت ارکان آن ورود آورده نشاط بر نشاط افزود عزیز من طاعت خالق
بر دو قسم ست یکی عبادت بدنی و دیگرے ریاضت روحانی اما ریاضت روحانی که عبارت از مراقبه
و کشف و شهود ست و آن بدون توجه مرشد کامل هادی آگاه دل حاصل نشود اگرچه در کتب اهل الله
طریق و سلوک آن نوشته است مگر خواندن آن بدون توجه مرشد چنان ست که لفظ داند و معنی
آن نداند و آن محض مهمل ست پس در طرق آن رفتن و نوشتن محض بے سود ست خداوند تعالی
توفیق محبت خود و جود دهد لهذا ازان در گذشته بطرف عبادت بدنی رجوع می آریم پس در شریعت عبادت
بدنی را ارکان مقرر کرده اند که علی الترتیب در کتب فقه مندرج ست در خط و کتابت تبیین آن ممکن نیست
بنا بر آن نام حق و ما لا بد منه باید خواند و مسائل آن ذهن نشین باید کرد تا راه غلط نه پیموده باشی و از راه خطا
بر کران بوده براه صواب رسی زیاده دعا **رقعهٔ سوم** برخوردار نور چشم راحت جان سلمه الرحمان - بعد
ادعیه ماثوره واضح باد هزاران هزار شکر ایزد تعالی و تقدس که تا دم تحریر بخیریت میرم و صحت آن عزیز
از درگاهش خواستگارم مکاتبه جان عزیز مشعر اطلاع خواندن کتاب گلستان و بوستان و نوشتن مسوده
ورود بهجت نموده مسرور و مبتهج ساخت عزیز من همین عمر تحصیل علم ست باید که کوشش بلیغ نمایند و
در سن شعور بسبب تعلقات و کثرت ترددات فکر حصول معاش لاحق میشود و انسان از تحصیل علم و هنر که

ذریعهٔ روزی و وسائل مفاخرت دینی و دنیوی است عاطل میگردد باید که بعد اختتام کتابهای مذکوره
کتاب مظهر علم که در صرف و نحو فارسی و مصباح التهذیب که درو حکایات تجربه و نصائح نوشته ام باید خواند
و متعاقب آداب چند که دانستن آن ضروری و بکار آمدنی ست بنابر آگاهی عزیزی خواهم نوشت از آخوند
صاحب یاد خواهند گرفت زیاده دعا. **رقعهٔ چهارم** نور دیده سلامت - بعد دعا آنکه از والدین شاید
واضح باد که در خط سابق وعده نوشتن آدابها کرده ام لهذا ایفاے آن واجب دانستم چون طبائع اطفال
حریص با طعام باشد لهذا درین پرچه آداب طعام نوشته میشود باید دانست اولاً دست و دهن و بینی پاک کند
ثانیاً چیزے برای محتاجان از هر قسم طعام نگاه دارد زان بعد تناول از نام منعم حقیقی کند و اختتام بحمد الله نماید
و سبقت بر دیگران نکند و دهن فراخ ننماید و چنان خورد که آواز از دهن نه برآید و لقمه بزرگ و بسیار
گرم نخورد و زود زود فرو نبرد و بسیار در دهن نگاه ندارد و از پیش خود خورد و اگر طعام بهتر اندک باشد بران
حرص نکند و دیگران را هم بدهد و جامهٔ سفره را آلوده ننماید و هم از دهن برآورده بر سفره و نان نه نهد و اگر
استخوان در لقمه باشد پنهان دور کند و انگشت در اثنای خوردن نه لیسد بهر حال چنان خورد که دیگران نفرت
نکنند و اگر دیگران دست کشند موافقت کند اگرچه گرسنه باشد الا در محارم و مردم خانه گرسنه از سفره برنخیزد
اگر مهمان باشد پیش از میزبان دست کشد اگر میزبان باشد توقف کند تا کسی را که بقیهٔ رغبتی باشد حجاب
نکند و درمیان طعام سخن کم گوید و آب نخورد و اگر احتیاج بود باهستگی بیاشامد و بیرون از طعام ایستاده
آب نیاشامد و هم ایستاده دست نشوید و آنچه از خلال برآورد بجاے اندازد و بوقت دست شستن و
پاک نمودن انگشتان و بیخ ناخن جهد بلیغ نماید باید که جمله مراتب در ذهن دارند که بوقت رسیدن بر سفرهٔ
صاحب دولت بکار آید و اگر دولت یاری کند و دیگران بر سفره باشند بسبب بدین بے تمیزی خنده بر خود
نکنند **رقعهٔ پنجم** راحت القلوب زید الله عمره - خط مسرت نمط باطلاع یاد نمودن آداب طعام و بدریافت
دیگر آداب ورود بهجت نموده مسرور و مبتهج ساخت اگرچه آداب گفتگو بسیار اند و امتیاز دادای آن بر وقت
ضرورت معلوم میشود لهذا آنچه متعارف ست مختصراً تحریر قلم نموده می آید سخن طول و مکرر و بلا ضرورت و
بدون استفسار و درمیان گفتگوی دیگری نگوید بلکه ساکت ماند و اگر ضرورت افتد مختصر مضمون گوید که

فوراً بفهم مستمع درآید و غیبت را شنیدن کند و اگر پوشیده دارند گوش ننهد و از سخن فحش احتراز نماید اگر ضرورت
باشد به پیرایهٔ دیگر گوید و در مناظره شرط انصاف و طریقهٔ ملاطفت مرعی دارد و از غیبت و نمامی و دروغ
گفتن و شنیدن مجتنب ماند و شنیدن از گفتن زیاده باشد زیرا که دو گوش برای شنیدن و یک زبان
برای گفتن و همچنین دو لب خاموش و یکی زبان گویا داده اند بهرحال عمده نتائج گفتگو آنست که بشیرین
زبانی و راست گفتاری دل مخاطب بدست آرد رقعهٔ ششم عزیز دلها سلمه ربه عرصهٔ یک هفته گذشت که
خطی مشتمل بر آداب گفتگو فرستاده شد چون جواب آن نرسید معلوم نیست که نزد آن نور چشم رسیده یا در راه
تلف شد اگر نرسیده باشد اطلاع دهند که نقلش فرستاده شود حالا آداب رفتن و نشستن برای تحفظ آن
نوشته میشود در همراه نشستن باید که در رفتن عجلت نکند و نه چندان سستی کند بلکه میانه رود و بالای زمین نگرد
و در رفتن حرکت به اعضا نه نماید و گردن کج نکند و پیوسته سر در پیش ندارد و در نشستن پای دراز نکند و
پای بر پای ننهد و پشت بدیگران نکند و بر زانو نشیند و از گردانیدن انگشت و بینی در دهن و سر آوردن آواز
از مفاصل انگشت و خمیازه و نواختن و از انداختن آب دهن و بینی رو بروی حاضران و پاک کردن بینی و دهن
از دست و سر آستین و دامن احتراز نماید و در مجلس فروتر از جایگاه یا بلندتر از آن ننشیند و پیش
مهتر و بزرگ خود تکیه ننشیند بلکه در تنهائی هم مگر عند الاحتیاج مثل قضای حاجت و غسل و در مجلس
بلا ضرورت انگشت بدهن و بینی نبرد و در خواب غلط نکند بهرحال چنان سلوک نماید که مردم از و نفرت نکنند
زیاده چه نویسم عاقل را همین قدر بس است و غافل را کتابی کافی نیست زیاده دعا رقعهٔ هفتم نور نگاه من
واضح باد که از واقدی چنین مروی ست که خلیفهٔ دوم حضرت عمر رضی الله عنه لشکر اسلام جانب بیت المقدس
فرستاد که از طرفین مقابله و مقاتله روداد روزی سردار لشکر مخالف بر فصیل قلعه برآمده گفت که سردار ایشان
کیست و تعیین نام پاک خلیفه شنیده گفت در کتب سماوی نام و شمائل خلیفهٔ محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
مرقوم ست اگر همان شخص است بی مقاتله ما همه البته اسلام خواهیم آورد ورنه همین میدان و همین گوی چنانچه
از طرفین نائرهٔ جدال و قتال بهمین انفصال انطفا یافت سردار لشکر اسلام برین حیله برخواست
تشریف آوری جانب خلیفه نوشت رسول خلیفه وقت دید که در سفر یک فرسنگ خود سوار شتر و یک فرسنگ

شتربان برین منوال طی منازل کردندی اتفاقاً منزل آخر بهان بود که باری سواری شتربان و مهار در دست
خلیفه و ملبوس پارینه و پارچه کهنه بدین هیئت کذائیه متوجه لشکر مخالف افتاد و ازین طرف سرداران لشکر اسلام
برای تعظیم خلیفه برخاستند و غوغای عظیم افتاد ناگاه خبر آمد خلیفه در لشکر مخالف رسید چون سرداران لشکر
مخالف خلیفه را مطابق کتاب اندر یافت آمنا و صدقنا گفت جل جلاله و جل شانه که بدون جنگ
و جدل بیت المقدس داخل ممالک محروسه اسلام شد انتهی روایت واقدی این مثل بدان آوردم
تا بدانی که بزرگان دین بحیثیت رعایات و مراعات با خدا و خلق خدا کرده اند که بدولت اخلاق محمدی
از غرب تا شرق اسلام شیوع یافت پس نزد عقل سلیم و طبع فهیم خدام بمنزله دست و پا اند گویا کار خود
خود میکنند اگر نباشند خود متوجه کارها باید شد و اسباب راحت منقطع باید شمرد و از اکتساب علوم و فنون
و حصول سرمایه معیشت عاجز باید شد پس ایشان را ودایع خالق دانسته شکر بجا باید آورد و بر راحت
شان اوقات صرف باید کرد و در کارهای عمده شرکت و معاونت باید ساخت زیاده دعا

رقعه ششم

[illegible] سلامت باید دانست که خداوند تعالی و تقدس نسبت والدین احساناً و نسبت صله رحم

[illegible] ارشاد شده و جناب علی مرتضی [illegible] من [illegible] علمک [illegible] الآباء
[illegible] فرموده و تفصیل این اجمال برین منوال است که بمقتضای شرع و عرف شکر منعم واجب است و اجتناب
[illegible] طاهر است که ذریعه نشوونما و اغذیه و البسه و آداب و هنر و صناعات
[illegible] اند که در دنیا [illegible] بکار آید انصاف آنست که اطاعت والدین که وسائل پیدایش مجازی اند
[illegible] فوراً و فعلاً [illegible] منت ولی طلب خوشنود دارد و کسانیکه بمنزله
[illegible] و اقوال [illegible] برادران بزرگ و دوستان سترگ باشند تعظیم آنها واجب دانند
[illegible] که تربیت شان ذریعه خداشناسی بهرسانی سامان دنیاوی ست ما فوق تعظیم پدر
[illegible] سعادت توام [illegible] چون آن فرزند دلبند بسن شعور رسیده اند که حال
[illegible] اطفال [illegible] صرف [illegible] خوردن خون جگر [illegible] اگرچه بنی آدم از آدم تا ایندم
[illegible] اند خواهی نخواهی حسب اقتضای مقدرت خود تربیت [illegible]

بنابران عقلا براه نوعیت و محبت قانون تربیت کودک ایجاد کرده اند پس هنگامیکه خالق محبت اولاد
فرماید بطرق شان عمل کنند لهذا اندکی از بسیاری نوشته میشود که زیستن آن خالی از فائده نخواهد بود
و آن اینست که دایه رضاعه معتدل و نیک مزاج برای تربیت مولود مقرر کنند تا از عوارض بدنی و خلقی
محفوظ ماند و نام نیک حسب رواج خاندان نهند و هنگام قوت تکلم نام خدا تعلیم کنند و غذای معتدل
باوقات معین دهند و غذای لذیذ را عادی نکنند بلکه گاهی نان تهی و خشک دهند تا بوقت ضرورت تکلف نشود
و چون چهار سال و چهار ماه و چهار روز شود سپرد معلم و استاد و ادیب دیندار و خوش خلق و مهربان کنند
و تا وقتیکه سبق یاد نکند غذا ندهند و غذای چاشت از شام کم دهند و در روز از خفتن منع کنند و هم سبق
نیک و شریف خاندان بوده و غور کنند که طبیعت کودک بجانب کدام علم و صنعت راغب ست آن تعلیم کنند
تا زود قبول کند و اوقات ضائع نشود و پوشاک منقش و ابریشم بها نپوشانند خصوصاً تا وقتیکه علم نیاموخته
بوده است و روپیه و فلوس ندهند و از قسم خوردن و دروغ گوئی و تمامی و حسد و فضولی منع کنند و اگر عادت
کنند بزجر بلیغ منع نمایند مگر در وحدت و خلوت نه در کثرت و جماعت و وقتیکه بسن تمیز و بلوغ رسد بدختر
خاندان شریف با عفت و خبرت و فطرت کتخدا کنند و کار تجارت و معارف او بدست او دهند تا از نفع و ضرر
خویش پیدا آگاهی یابد اینست طریق تربیت کودک زیاده دعا شفقه و هم عزیز دلها سلامت - و نیز باید د
که انسان و دیگر حیوان از روی جسم و جان و حیات و ممات یکسان ست الا انسان بسبب بودن
امتیاز عقل بخطاب اشرف المخلوقات ممتاز شده و همین سبب ست که در فراهم آوردن اغذیه و البسه
و امتعه و امکنه محتاج ست و خلاف آن بهائم که در فراهمی و بهم رسانی قوت لابدی بسبب بی تمیزی رزاق مطلق
معذور داشته برحمت و قدرت کامله خود روزانه میرساند پس انسان را باید که تحصیل علم و هنر و صناعت کند
تا در جنس خود کامل گردد و آن بدون محبت و الفت باهم صورت نه بندد چنانچه محبت والدین که ذریعه
اغذیه و البسه نشو و نما و تربیت جسمانی کودک ست و محبت کودک وسیله خدمت در دنیا و رسانیدن
ثواب در آخرت در حق والدین و محبت معلم ذریعه تربیت روحانی و خداشناسی و بهم رسانی سامان دنیا و
کودک و محبت متعلم ذریعه نیکنامی و خدمتگزاری معلم و محبت سلاطین ذریعه امن و امان رعایا و محبت رعایا

باعث افزونی محاصل و ترقی مملکت و محبت همه فریقین نفع و دفع ضرر باهمدگر از اینجا ثابت شد که انسان
در کار زراعت و تجارت و همچنین در دیگر صناعت و معاملت محتاج موافقت و موانست همدگر است که بدون
معاونت باهمی و فراهمی سامان معیشت متعذر پس هر قدر که نفع در اتفاق و اخلاق و عدل و احسان و موافقت
و محبت متصور است همان قدر در نفاق و کینه و حسد و بغض و رنج و ملال ضرر مضمر پس آنچه شاید اختیار کنند
و نباید از آن اجتناب نمایند زیاده دعا رقعه یازدهم عزیز من در سرا سلامت سابق آداب که
در کتب اخلاق خوانده بودم یادم آمد نوشتم بخوبی حفظ کنند و از اطوار ذمیمه و ناپسندیده اجتناب نمایند
تا ابنای زمان بر سبب همتی و بی تمیزی پیش حمل نکنند و نیز از آن نفرت نمایند و چنان زیست نمایند
که محبت و رغبت نمایند اینهمه که گفته شد معاملت و معاشرت با همسران توان کرد الا امری دیگر که کار آید
آنهم معلوم باید کرد که انسان را سه حالت است طفلی و جوانی و پیری اما زمان طفلی از آنجهت بهتر است که در کنار
مادر مهربان و در ذیل پدر عاطفت توامان تربیت یابد و در جوانی قوت گشتی بوجه تندرستی اعضا که ذریعه
و وسائل اکتساب معیشت اند حاصل بود اما زمان پیری از همه زبون‌ترین وقت است اگر اولاد صالح باشد
بهتر ورنه اعضاء و جوارح که ذریعه اکتساب قوت اند معطل بوند و عجز با سستی و ملامت بر گذشته و تضییع سرمایه
هیچ دست نه پیوند پس بهتر آنست که در وقت اکتساب جوانی ذخائر برای پیری کند که وقتی بکار آید و
محتاج دیگران نبود و بسبب بودن سرمایه بیگانه و یگانه منظور و محترم انگارد رقعه دوازدهم
نور دیده من سلامت باد بعد دعا آنکه در دین و دنیا نفع بخشیده واضح باد که علمای سابقه و حکمای سالفه در تصانیف
خود در تحقیق فضائل و رذائل چه قدر مشقت و رزانت بکار برده اند که بادراک آن فهم نارسا مردم قاصر است لهذا
بنا بر آن اقتضای وقت تا بسبب تمیز رسند و مستعد اولی به رسید از کتب اخلاق محسنی و اخلاق جلالی
و اخلاق ناصری استفاده کنند باید دانست خالقی که علم باید و علم بوا در شان او است بحکم کن از ربع عناصر
یعنی مجموعه خاک و باد و آب و آتش را بخلائق نام کرده موالید ثلاثه حیوانات و نباتات و جمادات ظاهر ساخت
جمادات حجر نباتات روئیدگی و شجر و حیوانات انسان و غنم و بقر و غیره پس بسبب نبودن عقل و غذا از آنکه
بهائم قدرتی و از عذاب و ثواب مبرا و انسان بسبب بودن عقل محتاج تلاش غذا و مستوجب جزا و سزا العطایا

باصره سامعه شامه ذائقه لامسه حس مشترک خیال فکر وهم ذکر که مجموعه عشره هذا را عقل نامند
باشرف المخلوقات مخاطب کرده زمام امتیاز نیک و بد بدست عقل او داده که قوت ادراک و قوت تحریک
بآلات حاصل هرگاه جزا و سزا بر افعال اختیاریه انسانیه منعقد شده باید که خصائل حمیده اکتساب نماید
و از رذائل ذمیمه اجتناب کند که دران صلاح دنیا و فلاح عقبی مقصود است پس دانستن خصائل حمیده و
رذائل ذمیمه واجب آمد نظر بران برای آگهی آن عزیز قلبی بر هر چه آینده نوشته خواهد شد زیاده دعا رقعه
سیزدهم راحت جان من سلامت. بعد دعا آنکه هر چه شاید ازان مقرون و هر چه نباید ازان مصئون
بوده حالی ضمیر باد ادب که بذریعه اقوال و افعال تعظیم مخاطب تحفظ مناسب خود کند و از اقوال ناسزا و
افعال ناروا که مزیل حرمت و مکسر عزت اند اجتناب نماید حکمت دانستن ماهیت هر شئ بر اصل هی و علم شئ
به از جهل شئ عدالت برابر نمودن و انصاف دو نیمه کردن چنانکه کمی و بیشی نبود ازینجاست که بداد مظلومی
رسیدن که جبر نقصان آن کرده آید سبب آبادانی مملکت بود و قاطع بنیان جور و ظلم و دفع شر و اشتلم
باید بود که باعث ویرانی و خرابی سلطنت است عفت خود را از خواهش ناروا و حرص نازیبا باز داشتن
و شره ضد آن که حریص لذات باشد مثل بهائم که امتیاز حلال و حرام نماند شجاعت برای تحفظ آبروی
خود و ادای حق نمک آقا بحفظ خود خود را بر حریف زدن و آن قوت قلبی باشد بین بین تهور و جبن اما
جبن بزدلی باشد که جنگ نادیده از رزمگاه بگریختن و تهور بی ضبط در آمده با حربه و بلا حربه بر حریف افتادن
هر که این آداب ثلاثه را که مثل جواهر خمسه اند محافظت کند البته از بلیات دوران محفوظ خواهد ماند
زیاده دعا رقعه چهاردهم عزیز من - در رقعه لاحقه که حال شجاعت بیان کرده ام بران نقل سادات بارها
یاد من آمد برای آگهی آن عزیز نوشته میشود و آن اینست که دو کس برادر حقیقی از سادات بارها بودند یکی از
شاهان دهلی برای مقابله غنیم طلب کرد در اثنای راه چند جا خیمه و خرگاه بغارت رفت و آنها بچشم خود معائنه
این ماجرا میکردند مگر از غارت کنان تعرض نکردند وقتیکه بدهلی رسیدند بعد کورنش و تسلیم بدربار شاه
نشستند ازین حرکت مقربان بارگاه بر خفت عقل شان تبسم زیر لبی تیزی گفتند ملک تفرس دریافته و
خاموش ماند و بعد مکالمه و معانقه حکم ترخیص و اجازت مقابله غنیم داد هر دو برادر مع همراهیان چند ترک برانند

دیدند که در محکم بسیج آهن شکم ساخته اند و از فصیل قلعه باران تیر و گلوله می بارد هر دو برادر نگاه
دلیرانه به پای قلعه در آمدند یکی از آن سینه خود سپر کرد و فیلبانان را حکم کرد که فیل بران چنانچه در قلعه وا
در باد دیگری به ضرب شمشیر اکثری را کشت و غنیم را گرفته به خدمت شاه آورد الحق در آنجا مقام ادای حق نمک
و اندیشه نیک بود قربان شاه از این جرأت حیران و بسیار شادان و فرحان ساخته [illegible] العلیا
خلعت و جاگیر فراوان بخشید و آن ملامت کنان را زجر و توبیخ نمود [illegible] هرجای [illegible] توان
گفتن که با اسیر باید انداختن [illegible] مشهور است که اهل هیبت سر خود [illegible] و درین معنا [illegible]
دعوی مصرعه [illegible] سپاهی را تا سر بدهد [illegible] معنی مصرعه [illegible]
بیان می نماید که بعضی [illegible] حالا آنکه سپاهی فروشند [illegible] است اگر [illegible] چگونه [illegible] کارزار
کار خواهد کرد پس معنی مصرع برین قیاس باید کرد و آنچه بر السنه جهلا جاریست که غیظ و غضب دلیل
شجاعت است آن محض غلطست مغلوب الغضب خفیف دست و پا ست [illegible] اند که تا به جرأت
مضرت رسانیدن و مغلوب کردن چه رسد اکثر دیده شد که زنان ضعیفه شیران را کشته و خود سلامت ماند
چنانچه قفس آهنی [illegible] نهاده در برو قفس [illegible] از دروازه شیر زده اند [illegible] شود و شیر [illegible]
[illegible] در قفس را [illegible] آمده [illegible] که طائر [illegible] از قفس [illegible] پرواز کند
است و [illegible] شجاعت مغلوب الغضب که مثل بهائم بوده اند در حقیقت شجاعت آنست که در مقابل
غنیم [illegible] و حواس درست بود [illegible] باشد [illegible] را کشت البته جای ننگ و ناموس
ساکت بودن [illegible] این رقعه [illegible] الله اکبر امروز که تاریخ بیستم ماه
ذی قعده [illegible] صحت [illegible]
[illegible]
[illegible] بزرگی [illegible]
[illegible] ادب [illegible]
[illegible] ثابت قدمی باعث افزونی اعتبار و وقار [illegible] برخلاف آن [illegible]

بر قول و فعل او اعتماد نکنند علو همتی دلیل سرداری و پست همتی باعث سبکساری و خواری عفو جرائم
خصلت پسندیده و عادت حمیده است اکثر زلات در کار مردم رود هر اگر باندک جرم عزل نمایند شهرت
بد مزاجی باعث وقت تلاش مردم سلیقه شعار مزاجدان شود مگر عفو جرائم خود باید کرد نه عدالتی که باعث
زوال حق عباد و بے انصافی بود تحمل و بردباری نگاه دارنده از آفات و غضب بنا کننده مناقشات متعلقین غضب
اکثر زیان مال و جان خود کنند و تحمل از مخاطره دشوار خود را سلامت آرد و علاج غضب اینست که بوقت غضب آب سرد
خورد یا توجه بجانب دیگر کند سخاوت اگر حق بحقدار رسد البته موجب ازدیاد محبت و جمعیت مردم باشد
و اسراف مستلزم حق بودن و صرف ناروا کردن و بخل امساک در حق و ناحق بلکه در حق خود۔ باقی به بهیچ
آینده زیاده دعا۔ رقعه شانزدهم فرزند دلبند سلمه۔ بعد دعوات واضح باد از نوشته جان عزیز
معلوم شد که مندرجه پرچه لاحقه یاد نمود۔ ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت ست۔ حالا آنچه یادم آمد
نوشته میشود انجام حاجت ذریعه حاجت برآری اهل حاجت و هم خود ست اگر با وصف اقتدار در برآورد
کار اهل حاجت اغماض نماید چه عجب که دیگران هم بوقت ضرورت او اغماض کنند امانت آنست که خیانت
در مال مردم نکنند تا معتمد گردد خصوصاً شهرت خیانت در ملازمت و تجارت باعث بی اعتباری و کساد
بازاری بود تانی و تامل مادام در کارهای بزرگ بغور و تامل ابتدا کنند اکثر درست بود و در تعجیل کارها
بسیار ابتر شود مشورت کارها باتفاق اهل وفاق کند اگر برآمد شود فهو المراد ورنه موجب ندامت و خجالت
نبود حزم آنست که کارها با احتیاط تمام کند ورنه یکی اندیشه نقصان مایه و دیگری شماتت همسایه کتمان سر
و آن آنست که سر کسی فاش نکند که موجب فساد بود و دلیل سفاهت خداشناسی و آن بر دو قسم بود
حق عباد و حق معبود و این نیز بر دو قسم بود ریاضت روحانی مثل مراقبه و کشف و شهود و ریاضت بدنی
مثل ارکان صوم و صلوة و زکوة حق عباد کردن بر دوستان یا خویشان و یتیمان و مسکینان و خدمت
بزرگان و سلطان هر که باین صفات متصف باشد البته در نوع انسان کامل باشد ع بر رسولان
بلاغ باشد و بس۔ رقعه هفدهم برخوردار خجسته اطوار ستوده خصال در حفظ ایزد متعال باشند
بعد ادعیه وافیه مطلع ضمیر باد که غرض از تحصیل علم اخلاق یکی صیانت نفس خود از امور ممنوعه که باعث

خوشنودی دیگران و حفظ آبروی خود و دیگری حفاظت خود از فریب فریبندگان و مفتریان ست زیرا که
درین زمان اهل علم کمتر اند مردم لباسی و فریبی و عیار بیشتر که کلمات چند از هر علم و فن یاد نموده باظهار تکمیل
فنون و حکمت و طب و سپاهگری و درویشی و قناعت و ریاضت مردم سلیم مزاج را فریب داده تحصیل زر
می نمایند و از بیدردی و بیباکی در آمده باظهار کمال فنون و صناعات و شعبده بازی مردم نیک مزاج را
مغالطه داده مطلب خود نموده راه خود میگیرند پس عاقل آنست که از مردم فریبی و قلابی و خود مطلبی
اجتناب کند تا از نقصان و زیان طعنه زنان مصئون و مامون باشد زیاده دعا رقعه هیجدهم
نور نظر لخت جگر سلامت باید دانست که امتزاج روحانی و جسمانی آنچنان علاقه دارد که انفکاک
آن موقوف بمرگ ست و وقت آن بعلم الهی ست مخلوق را از ان آگهی نداده اند بجز آنکه هر آن و هر نفس را
روان شمرد و امتیاز آن علاقه بحالت غیظ و عشق در اعضا و بحالت انبساط سرور در دل ست مگر انسان را
قوت ممیزه و دافعه و جاذبه داده اند که بذریعه آن ادراک نیک و بد می تواند کرد پس معلوم شد که قوت ثلثه
مختص بنوع انسانی ست و همین سبب ست که انسان از دیگر مخلوق اشرف ست و شرف انسان
بدون تحصیل علم اخلاق که ذریعه امتیاز مصالح و قبائح ست حاصل نبود و علت غائی از تحصیل علم اخلاق
اختیار کردن صحبت نیک ست و احتراز نمودن از صحبت بد که الصحبة موثرة واقع شده و هر کس که
امتیاز نیک و بد نداشته باشد در نوع بهائم داخل ست و اگر با وصف تحصیل اخلاق بران عمل نکند چنانست
که عالم بی عمل و زاهد خشک ست پس صحبت نیک صحبت علما و صلحا و مطالعه کتب حکما ست که از ان نتائج
عمده خصائل پسندیده حاصل شود و صحبت بد صحبت سفها و جهلا و نمام و دروغگو و فاسق و فاجر و شراب خوار
و قمارباز و سارق و فواحش و غیره است از همچو صحبت نتیجه بد رو دهد و ازین قبیل ست جهل بسیط و جهل مرکب
و عجب و تکبر و مزاح و استهزا و طلب نقائص بیجا همچنین از ثقات منقول ست پس هر چه شاید بران عمل کنند
و هر چه نباید از ان محترز باشند رقعه نوزدهم راحت جان من سلامت بعد دعای مصلحت بینی
و دنیوی واضح باد آنچه از افواه مردم شهرت یابد خالی از دو شق نباشد مدح یا ذم و هر کس که باعتبار
نیکو و بد تعلق داشته باشد چنین نیست که دلش خوشنود شود یا ناگوار گذرد ... اندکی از بسیاری نگفته باشند

آری همینقدر فرق بود که اندک را بسیار گفته باشند نه اینکه نباشد و گویند مصرعه گر نباشد
چیزکی مردم نگویند چیزها بالجمله در شهرت ملال میتوان اندیشید که اختراع کرده شهرت داده باشند مگر ملال آن
بمردم خاص باشد نه عام و آن باندک زمان معدوم میگردد و آنرا بهتر از صبر و تامل علاجی نیست
پس قسم اول زیاده باشد و دوم کم اگر انسان عقل داشته باشد بخود و سخی بخود کند که بسا دی همچو شهرت کم
باعث مضرت جانی و مالی ست چگونه شد و بادی آن کیست اکثر تجربه رسیده که انسان بادی افعال
باشد حسنه خود شود و وقتیکه شهرت یابد تا بدر پیش راه یابد و دفعیه آن از خشن بیرونی و ملال طبع کند که
ازان شهرت زیاده گردد پس تدبیر شایسته آنست که به افعال خود نظر کند که چگونه از من سرزده و باعث
بدنامی و شهرت شده و برای آینده از اسباب شهرت مسدود کند و هر قدر که شهرت یافته بفعل نیاورده گردد
تا امکان مردم شهرت دهنده را از آن خود گرداند و بهر نهجیکه باشد دلش خوشنود کند بصحبت نشستن با ایشان
شیرین بهر حال در مجادله و مناظره نه شهره بدنامی هیچ زیاده شهره نیست نیست طریق راستان و مردان مبارز
زیاده دمار رقعه بیستم نور دیده و سرور سینه سلامت بعد دعا که نتیجه مبابات باشد واضح باد که بر انسان
چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویا و چنین دست و پا برای خدمت و جلب منفعت داده اند گویا خادم و مخدوم
توام آفریده اگر یکی ازان نبود حال حرج و نقص معلوم گردد پس ادای شکر منعم که اینچنین نعمت عطا کرده باشد
بر انسان واجب ست نه آن شکریکه منعم مجازی را شاید که آنرا بدل گویند شکر نیست هم حقیقی تا هم بجنس سیر
و در ینهم تمتع نوع انسان مقصود ست نه برای ذات او تعالی که محض بی نیاز ست پس شکر چشم آنست
که ضعفا را بنظر ترحم نگرد نه بتقویر و تحقیر و شکر گوش آنست که اخبار اخیار شنود و گوش بر نمامی ننهد و شکر
پای آنست که بجای بر آمدن کار مردم در راه نهد نه برای نقصان مردم و کار بد و شکر دست آنست که
ایثار دیگران از مال خود کند بخل را روا ندارد و شکر زبان آنست که بشیرین گفتاری و نرم زبانی دل مردم
خوشنود کند و از بد خلقی و بد زبانی که رنجش درونی رسانیده اجتناب نماید که موجب فساد گردد رقعه بست و یکم
پسر خوردار نجابت اطوار حفظه پروردگار باشند بعد ادعیه وافیه واضح باد قبل ازین که با ایثار مردم اشارتی رفته
باید دانست که ایثار مردم ترجمه کلام الهی ایتاء ذی القربی و الیتامی والمساکین و ابن السبیل ست

پس فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة منقسم است بر دو فوائد یکی فوائد ذاتی و دیگری فوائد صفاتی
چون او سبحانه تعالی از فوائد ذاتی که محض بی نیازیست مبرا و منزه بنا علیه فوائد صفاتی خلائق را عوض
فوائد ذاتی ساخته و آن چنانست که روزی موسی علیه السلام جناب باری را مدعو ساخته و وعده تشریف آوری
گرفته طعامهای لذیذ طیار ساخت و مکانی ترتیب داده منتظر مقدم الوهیت شد چون وقت معهوده رسید
مسکینی آمد و صلای شیئاً لله در داد موسی گفت که امروز دعوت حق سبحانه تعالی ست تا وقتیکه تناول
نخواهد کرد به دیگری نمیتوانم داد اندکی مکث فرما درویش گفت که او سبحانه تعالی در خانه تو برای خوردن طعام
نخواهد آمد او از خوردن و آشامیدن مبراست سخن درویش بسمع قبولش نیامد و دم بدم انتظارش فزون میشد
چون وقت معهود درگذشت موسی بکوه طور رفت و عرض کرد که بار خدایا اقرار تو راسخ است این معامله چیست
ندا آمد که بدر شما رسیده طلب طعام کردیم تو نتوانستی داد خوردن درویش عین خوردن ما بوده است عادت الهیه
بر خوردن و آشامیدن جاری نیست حالا هم برو بدرویشان و مسکینان بده موسی چنان کرد پس چون
معنی فوائد ذاتی و فوائد صفاتی دانستی باید که مصرف آن معلوم کنی که مردم را از هر دو فوائد نصیبی داده اند
و آن بر دو گونه است یکی آنکه فوراً عود در دنیا نماید و دیگری در عقبی و آنکه فوراً عود کند معامله دنیاویست
آنرا بدل دنیا گویند از دستی بده و از دستی بگیر و دیگری بدل عقبی ده یک در دنیا صد در آخرت چنانکه گفته اند
ده در دنیا و هفتاد آن در آخرت بعض ابنای زمان بر آنند که تا بدل ممکن شود در اندازند و بعضی از ترتیب
مصرف ناواقف بوده اسراف و تبذیر و افراط و تفریط می نمایند پس حق بحقدار رسانیدن علی الترتیب اول
اهل قرابت دوم یتیمان سوم مساکین چهارم مسافرین البته داخل حسنات و مطابق احکام خالق جهات
است و سوای آن اسراف و تبذیر است و اگر با وصف استطاعت ایثار اهل قرابت و دیگر اهل حاجت نخواهد کرد
بسوال الٰهی مورد شان عند الله مستوجب مواخذه الله شده و نخواهد شد چنانچه بوجه عدم تعمیل حکم موسی
حال قارون شنیده شد رقعه بیست و دوم نور دیده من سلامت — حسن و حسین موفق مظفر تا سی
مرحله آن نور بصر از ایام گذشته مواجب شریف را جیب و مصارف نامناسب [illegible] است [illegible]
محاسبه معامله شده [illegible] بایر [illegible] این روش از کجا اختیار کرده اند قاعده مستمره است

اولاً نظر بر آمدنی سالانه کرده تخمینه مصارف بحساب از صد پنج نهایت عشر نماید زان بعد آنچه مصارف شب
تا گزیست کند بهترین مصرف آنست که از آمدنی چیزی پس انداز بود که بوقت ضرورت بکار آید و اگر آمدنی و خرچ
برابر بود تاهم غنیمت باید شمرد نه اینکه خرچ زیاده از آمدنی باشد خوش آمدگو مطلب جو از بهر خوشی شان سوی گوش شنوا
کرده آید و کار خود دانید و بروند و وقتیکه خود بجواب سلام هم عار کنند ظاهراً گرفتن قرضه عادت کرده باشند
نزد اهل دانش دیون برای ریاست مثل کرم چوب ست صدها ریاست بدولت قرضه از دست رفته ازین باقی
مدفاضل باقی دارد نه بعلی بدون آمدنی معینه یا قرضه چگونه صورت خرچ تواند بست بکارهم و با کارهم چون
مدفاضل اند حساب رقم غلطی لائق مجرائی نیست از تنخواه آن بدو قطع و وضع باید کرد ایشان هم دانند اولاً
بنویسید بعده دید اگر غلطی افتد از کاغذ گیرد نه اینکه بدو بنویسید اندرین صورت از نزد خود ده هزار با
آینده احتیاط کنند ورنه انتظام موضع مذکور از دست ایشان برآورده حواله بدیگر معتمدان تمیز بصیر
کرده خواهد شد و آن متصدی غلط نویس معزول **رقعه بیست و سوم** قرة العین عزیزی
جگر گوشه ارجمندی سلامت ـ واضح باد که در توصیف سیف و قلم که حامی ملت اند کتابها نوشته بوده اند
خداوند قدیر در کلام بی‌نظیر و السیف و القلم فرموده پس از تقدیم سیف و تاخیر قلم چنان مفهوم میشود که اولاً
اجتهاد دینی و ملک گیری که الملک و الدین توامان اند کار از سیف می افتد و زان بعد انتظام مملکت و
نظام ملت بقلم و آن اظهر و هویداست که خلیفه چهارم قاطع بنیاد شش قلم چنان رونق داده که اهل سیف در هنگام
ورزش گاه تا انیدم ابتدا از نام پاک شان کنند و کلام معجز نظام شان الفاعل مرفوع والمفعول منصوب
والمجار مجرور اهل قلم تیمنکی بدست آورده و ترتیب صرف و نحو و از آن تهذیب فقه و منطق کرده اند اگرچه
قلم بظاهر از سیف آخر در کلام الهی واقع شده و لیکن اول با آخر نسبتی دارد و هم از کردار سیف صورت سرکشی
و از رفتار قلم خاکساری ظاهر ست از جهت سر بزمین و هم بر عرش برین جا یافته چنانچه حواله کراماً کاتبین شده
کردیعه محاسب اعمال حسنه و سیئه خواهد بود ازینجا ثابت شد که انتظام مهام دنیا و نظام امور عقبی
حواله سیف و قلم کرده اند پس هر که این هر دو را محکم گرفت گویا کار دنیا و دین خود با حسن وجوه بانجام
و انصرام رسانید فلهذا انسان را باید که در اکتساب فنون سپاهگری و تکمیل کمالات سخندانی جهد بلیغ نماید

و اگر صبی باشد برای تحصیل فنون شریفه اوقات عزیزه را بایت نوع تقسیم سازد که بوقت صبح از بستر راحت
برخاسته و از بول و براز و فریضه فراغ حاصل کرده ورزش نماید و فنون سپاهگری از استاد یاد کند بعد
چیزی تناول کرده سبق از معلم گیرد و تا دو پاس روز برآمده بشغل خواندن دارد زان بعد از مکتب برخاسته
بهم عمران بازی کند که موجب تفریح ست نه آن بازی که خلاف تهذیب باشد و بعد یک ساعت بالای
دو پاس روز برآمده مشق تحریر کند و وقتیکه یک پاس روز باقی ماند باز سبق گیرد و همچنین تا شام الا قبل
مغرب برخاسته ساعتی بهم عمران بازی کند و بعد ادای نماز مغرب و عشا و تناول عشا دو پاس شب
کتب بینی کند تا در اکتساب معیشت و ملت عاطل نماند که در توصیف علم سعدی علیه الرحمه فرموده ع
چو شمع از پی علم باید گداخت ٭ که بی علم نتوان خدا را شناخت ٭ سر انجام جاهل جهنم بود ٭ که جاهل نکو عاقبت
کم بود ٭ اما کار تحصیل بدو قسم تقسیم یافته سیاق و سباق چنانکه در علم طب جراحی و علاج و دیگر عوارض
بدنی اکثر اهل اسلام از علم سیاق که بکار آید کار ریاست عاطل اند ظاهرا دو سبب اولا در علم عربی و فارسی
در ابتدا التعلیم سیاق نمیشود ثانیا در ابتدای آمد از ولایت حاکم بوده و سیاق کاریست مشکل لهذا حواله محاسبان
هندی کردند و همچنین جراحی که نصف علم طب ست بسبب عدم نفاست آن حواله اقوام موتراشان نمودند
مگر مقام تاسف ست که علم سیاق محافظ عبارت محاو نگاهدارنده از دزدی دبیران نامراد ع دبیران نگر
تا بیرون سفید ٭ قلم چون تراشند از مشک بید ٭ پس بهتر آنست که هم سباق و سیاق از ابتدا التعلیم کرده شود
تا از آن عاری و عاطل نمانند **رقعه بیست و چهارم** قره باصره سلامت - امشب پاسی از شب گذشته
است که کتاب شرح مظهری مصنفه محمد خان قندهاری پیش نظر ست خان مذکور در کتاب مسطور چند چیز باعث
نکبت و فلاکت نوشته چون در اطلاع دادن و نوشتن انچه برای آن نور بصر نماید و منظور آید بی اختیارم
لهذا نوشته میشود و آن اینست که بحالت جنابت خوردن و آشامیدن و خفتن و همچنین برهنه خفتن در شب یا
یا در روز و دست و پا و روی نشسته را بدامن خشک ساختن و به زیر دست و پا بجای نجاست شستن و اوراق میان
در آتش نهادن و شانه خشک را در موی سر و ریش کردن و آئینه در شب دیدن و تار عنکبوت را از خانه دور نکردن
و جامه پارینه را بجسم دوختن و شلوار ایستاده پوشیدن و از باد دهن چراغ کشتن و در شب جاروب کشیدن

و قسم دروغ و هم راست خوردن مصرعه از گدایان پاره‌ای نان بخر . و رو بقبله و جانب آفتاب و
مهتاب و بر خاکستر و بر گذر مردم و زیر درخت میوه دار و در سقابه و در دریا و بر زمین سخت و فراز و در
سوراخ بول کردن و همین حکم است برای براز و بس زیاده دعا **رقعه بست و پنجم** قرة العین وجود در
ستره الصدر مشهود سلمه المعبود . بعد دعوات و ترقی درجات واضح باد که امروز پنجم شوال سنه مکاتیب آن عزیز
بپاسخ نامه‌ام رسیده برسند مجیه آگاهی بخشید عزیز من بدریافت استدراک حال قانون دانی و کارکردگی
عزیزی و بعد از آن مستقل فرمودن بر عهده و وعده نمودن برای ترقی آینده جناب آقا صاحب خود ما را خیلی
انبساط دست داد باید دانست که ازین بیدار مغزی و قدردانی جناب ممدوح که با آن عزیز ظهور یافته پی برده
عاملانه می برهم آری برای انتظام ریاست مالک می کوشش خفیه نیوش می باید که به تقریر و تقلیل پرسد و براه قدردانی
مردم کار را بر روی کار آرد و بموجب مصرعه ع کم مزد و خوش دل کند کار بیش . اندرین صورت رونق
ریاست و ملازم متصور نیست پس ملازم را باید که بکار مفوضه رعایت حقوق آقا و رعایا و منزلت خود کند
تا هر یکی از نقصان مصئون و مامون باشند و آن در حقیقت نگاهداشت و تفضلات آقا است و اگر
لغزش کند تدارک نماید تا دیگران عبرت گیرند و اگر کاری نمایان کند نوازش بجا آرد فرماید و از ضرورت
احتیاج مرفه حال دارد که غیر آن رغبت کنند دستور خدا است تا وقتیکه اقبال درست و مالک در نگاهداشت
چست باشند در تکاپو باشند و وقتیکه قابو یابند سر چه یابند برند اما مقام غور است کسانیکه آنچه در خیانت
خواهند بدان مانند که از عدالت در گذشته ظلم جویند و در آن بجز مضرت و ندامت هیچ فائده مترتب
نشود بلکه عند الله ملعون و عند الناس مطعون گردد بهر حال خیر شرط است زیاده دعا **رقعه بست**
و ششم نور چشم سلمکم واضح باد که امسال در رویت هلال شوال آنچنان اختلال و اختلاف اقوال
واقع شده که نوبت استفتا و فتوی رسید لهذا برای آگهی ایشان هم نوشته می شود **استفتا** چه میفرمایند
علمای دین و مفتیان شرع متین درین معنی که بتاریخ بست و نهم ماه رمضان هلال شوال دیده نشد و هم
ابر غلیظ بود الا بتاریخ سی ام رویت هلال بعد زوال یکپاس روز مانده دیده شد مگر خبری از جائی
رویت تاریخ بست و نهم رسیده اندرین صورت افطار یکپاس روز مانده جائز نیست و نماز یوم عید

یوم ثانی یا وقت شام حسب معمول افطار باید و کسانیکه بعد رویت یکپاس روز مانده افطار کرده برآنها
قضا واجب ست یا کفاره یا از هر دو بری الذمه هستند و آنانکه بعد رویت هلال افطار نکرده و بوقت معمول
افطار کرده اند لائق باز پرس ایام هستند یا نه بینوا و توجروا **فتوی** در صورت مسئوله شرعاً رویت
هلال روز سی ام دلالت بر تقدم هلال نمیدارد بلکه هلال شب آینده قرار میگیرد فلهذا افطار روزه جائز نبود
بلکه افطار حسب معمول بعد مغرب لازم بود و آنانکه خطائی الفکر کرده روزه مذکوره از ناداشتگی روز عید تصور نموده
افطار کردند برآنها قضا لازم ست نه کفاره همچنانکه شخصے وقت صبح صادق را خطائے شب تصور کرده سحری خورد
یا قبل غروب را غروب خیال نموده افطار کند قضا لازم آید نه کفاره **رقعه بیست و هفتم** نور چشم بدور
سلامت عنایت نامه بدریافت حال رواج یافتن صحنک فاطمه رضی الله عنها و ندادن طعام جنابشان
نیز مردان را در عین انتظار رسیده دل را سروری و چشم را نوری بخشید عزیز من صورت مسئوله در کتب تواریخ
از نظر نگذشته الا آنچه اشهر و اظهر ست بمعرض اظهار میآید در عهد جهانگیر بادشاه شیر افگن خان مردی بود دلیر
و زوجه نهایت شکیله و جمیله بر فراش خود داشت روزی نظر جهانگیر شاه بر جمال دلفریبش افتاد و بصد جان
فریفته شد مگر بسبب شجاعت او هیچ نتوانست گفت چون شغف آن روز بروز ترقی می یافت بدل
تدبیری اندیشیده شیر افگن خان را بجنگ بنگاله فرستاد که در آنجا کشته شد و زوجه اش را بحباله نکاح خود
در آورده بلقب نورجهان بیگم مخاطب کرد گویند نورجهان بیگم نهایت جمیله و عقیله بود و دل بادشاه در گرو او
که در مهم چنین کار سلطنت بدو تفویض یافت این امر دیگر بیگمات را ناگوار شده خواستگار ذلت
نورجهان بیگم شدند چنانچه روزے مجلس نیاز جناب سیده قرار دادند و تمام بیگمات و عورات شاهی
در آن مجلس حاضر بودند و از آن نورجهان بیگم هم بود چون نوبت تناول طعام سیده یکی از بیگمات گفت
هر زنیکه سوی شوهر دیگر دیده باشد البته لائق خوردن همچو طعام متبرک نباشد اگرچه میرزا غیاث پدر هم
مادر نورجهان بیگم ایرانی از خاندان معززی بودند و بسبب انقلاب دوران در هندوستان در دربار اکبر شاه
پدر جهانگیر شاه رسیده بودند و راه آشنائی راه و رفته رفته نورجهان بیگم تولد شده الا به زنان هندی دهلی پرورش
یافته از شنیدن کلمات بیگمات سخت برآشفت و بعد خجالت از مجلس برآمده از آن وقت صحنک فاطمه

رواج یافته و در نسوان دستور و معمول شده که بوقت فاتحه سیده معصومه طعام را از نظر ذکور بطرفی نهان
کنند و در بعض قصبات و قریات نسوان از گوشه چادر ملبوس خود دستواری سازند و بعد فاتحه عورت
ضعیفه عفیفه متعارفه را سید نهند نه عورات عام را و عورات پاکدامن بحالت طهارت میخورند و مردان را
اصلا نمیدهند حالانکه در شریعت ممانعت خوردن آن طعام متبرکه مردان را معلوم نمیشود و بس بجهت
سبب مشهور است در ذهن این هیچ المبیت میرسد که رواج یافتن بحجو حجاب و ندادن آن طعام
مردان را سبب عصمت جناب سیده عفت پناه است و بس الهی بحق بنی فاطمه که بر قول ایمان کنم خاتمه
رقعه بست و هشتم عزیز من- چون انسان را از خاندان خود آگاه بودن که چگونه بوده ضرور است
لهذا برای آگاهی آن نورچشم می نویسم که آبا و اجداد این راقم از ولایت در هندوستان آمده در دیوه جهانگیر آباد
چند پشت قیام کردند و از آنجا العلم عربی فراغ حاصل نموده بحضور شاهان دهلی بجماعت علما امتحان داده
سند عهده قضا و دوازده مواضع معافی دوام حاصل ساخته در بیسواره بقصبه نهیه سکونت ورزیدند
چنانچه هفت کس از خاندانم همین طور امتحان بدهلی داده و سند حاصل کرده خدمت فتاوی و تصفیه
مناقشات آن دیار و کار عهده قضا انجام دادند البته جدم محمد جلال الدین بوجه سلطنت گردی دهلی و
مناقشه اهل برادری در گده اینیهی قیام کردند و باج گذار پنج موضع بودند و در آنجا وفات یافتند و
چندی شیخ مهر الدین والدم هم در گده اینیهی ماند تحصیل مواضعات مذکوره نمودند و بسبب ناموافقت حاکم
وقت مواضعات مقبوضه از دست شان رفت و نانهال والدم در قصبه اوناو بود و اهل نانهال شان
عهده خطابت داشتند چنانچه مولوی احمد الله صاحب محدث یکی از برادران نانهالی والدم فاضل اجل و از
شاگردان رشید مولوی شاه عبد العزیز صاحب بودند و والدم در ابتدا در ۱۲۵۵ھ وفات یافتند و منشی
محمد حیات الله پدر مادرم در علم عربی و فارسی و انگریزی و سنسکرت ید طولی داشتند و هفت قلم بودند و در ابتدای
عملداری سرکار انگریزی سرمنشی محکمه گورنری بودند و در زمان راقم تحصیلدار ساده ضلع کانپور بودند
بسبب ناموافقت حاکم وقت از نوکری علحده شده به الهٰ آباد رفتند و در آنجا در ۱۲۶۲ هجری وفات
یافتند و منشی محمد عنایت الله صاحب ماموی راقم بضلع فرخ آباد تحصیلدار و منشی محمد امیر علی صاحب طلبا و در آباد

سررشته دار بوده و منشی محمد صادق حسین صاحب و احسان حسین صاحب برادر خاله زادم و منشی
عزیز الدین احمد و نواب بشیر الدین احمد برادران عینی ام و منشی کرامت علی برادر ماموں زادم بدعا رسم
بفضل خدا سند وکالت حاصل کرده اند علاوه قانون دانی در علم و فضل درین زمان بهتر بوده و شیخ
هدایت الله که در حقیقت هدایت الله و صفت عارف بالله و خدا آگاه در شان شان زیباست اسم
با مسمی برادر قرابتی پیری و مرشد این رهی بوده اند و راقم عربی و فارسی از پدر خود حاصل کرده که در فارسی
و عربی منتهی و در تحریر نظم و نثر یکتا و اقران خود بوده اند راقم سطور هر نظم و نثر شان فراهم کرده دیوان و
انشا ترتیب داده بود در ایام غدر همراه اثاث البیت بغارت رفت و نوبت طبع و مذاق بخشش موزونان
طبیعت و خار حسرت همچنان در دل ماند مصرعه ای بسا آرزو که خاک شده چنانچه این شعر از
دیوان آن مغفور است شعر گذشت بر رخ شبنم خبر به برگ نشد نگار من زکه این سنگین تر نا خوش
و دیگر تربیت مثل کاردانی معاش دنیوی و نوکری بطفیل جناب ماموں سید داود علی صاحب قبله که
مدتی بضلع اٹاوه تحصیلدار ماندند حاصل نمود جناب موصوف ماسوای فضائل علمی و تکمیل فن شاعری
انکسار ظاهری و صفت درویشی دارند مدتی اتفاق یکجائی مانده که از صحبت شان تربیت ظاهری
و فیض باطنی یافتم وقتیکه ڈپٹی کلکٹر شده و بست ضلع اٹاوه شدند از ان روز تا امروز علیحده هستم
برادران سید ولایت حسین و الطاف حسین و مقبول حسین صاحب زادگان جناب ممدوح نهایت
نیک مزاج هستند و از من نهایت محبت میکنند الحمد لله که همه بزرگانم و عزیزانم با وصف بی هنری
و بی جوهری این رهی را عزیز میدارند آنرا از تائید ایزدی و نیک مزاجی شان میشمارم هزاران هزار
شکر که معاملات دنیا از هزار ها مردم بخیر و خوبی گذشته و می گذرد الا از کثرت گناهان شرمنده و سر افگنده ام
و بار عصیان بر دوش دارم و در روز جزا بجز اعمال نخواهند پرسید که پدرت کیست و نسبت چیست
حیف صد حیف که همه عمرم در عشق بتم بسته حالا هم به بطالت میگذرد و هنوز از زاد سفر که پیش آمدنی است
نصیبی ندارم بجز اینکه دست بدامن حبل المتین شفیع روز محشر زدم و بجناب آمرزگار بموجب شعر
رجوع آرم ع قدسی ندانم چون شود سودا به بازار جزا او نقد آمرزش بکف من جنس عصیان در بغل

حالا مناجات هذا صباح و مسا ورد زبان این آلوده عصیان ست مناجات

پادشاها جرم ما را درگذار / ما گنهگاریم تو آمرزگار

تو نکوکاری و من بد کرده‌ام / جرم بی‌اندازه بی‌حد کرده‌ام

سالها در بند عصیان مانده‌ایم / آخر از کرده پشیمان گشته‌ایم

دائما در فسق و عصیان مانده‌ایم / همقرین نفس و شیطان مانده‌ایم

بی‌گنه نگذشت بر من ساعتی / با حضور دل نکردم طاعتی

سر بدر آمد بنده بگریخته / آبروی خود ز عصیان ریخته

مغفرت دارد امید از لطف تو / زانکه خود فرموده لا تقنطوا

بحر الطاف تو بی‌پایان بود / ناامید از رحمتت شیطان بود

چشم دارم از گنه پاکم کنی / پیش از آن کاندر لحد خاکم کنی

اندر آن دم کز بدن جانم برد / از جهان با نور ایمانم برد

آری همین قدر از صاحب علم و جاهل فرق ست که بدون علم احترام دنیا و داشتن صفات ذات خدا حاصل نشود پس در تحصیل کوشش باید کرد که حاصل دنیا و دین در آن منحصر ست زیاده دعا

رقعه بست و نهم عزیز من معلوم نمایند که درین ولا برخوردار سر بیگی مصری متمنی شد که آنچه خطوط بنام آن فرزند دلبند تبلیغ شده اند فراهم کرده رساله مختصر ترتیب داده شود حسب اتفاق آن مسودات افتاده بودند چون معائنه کردم لائق آن نبود که ترتیب کتابی داده شود لیکن از اصرار برخوردار مجبور شدم ترتیب دادم پس اظهار حسن و قبح آن ضرور شد یعنی امری نباشد که طرفی بحسن و جانبی بقبح نداشته باشد چنانچه امتیاز نیکان از بدان و همچنین بالعکس آن واقع شده اگر همه یکسان باشند هیچ امتیاز نبود پس صدور افعال از انسان ضروریست حیثیت رفتار گفتار کردار و ازین امور ثلثه اخلاق نیک و بد ترتیب داده نتائج عمده حاصل کرده اند ازینجا ثابت شد که در مقابل حسن و قبح ضروریست و اظهار آن در خطوط نشده و مناسب همین بود که در هر امر مقابل

وتوصیف وتمثیل آن تحریر شد تا تنبیه کامل می گردید چون درانوقت استعداد آن نور العین
ملحوظ بود چنانچه هر قدر که اختصار ممکن بود کرده شد لهذا با تعزیز نگاشته می آید وقتیکه
این رساله را که مختص از نام ایشان ست از عمو صاحبان خود منشی عزیز الدین احمد و بشیر الدین احمد
و بابا مو صاحبان خود منشی محمد صادق حسین و محمد احسان حسین مد اعمارهم که علاوه قانون دانی
بعنایت ایزدی استعداد علمی از من بهتر دارند خواهند انچه بیان نماید بر حاشیه آن بطور شرح
خواهند نوشت و بوقت حصول استعداد تکمله خواهند کرد راقم را بسبب کثرت کار ملازمت آنقدر
فرصت نیست که متحمل آن توانم شد همین قدر بس ست که مسودات پریشان را تدوین و جمع
و تبلیغ کردم زیاده دعا * **اقوال حکما و نصائح صلحا** افلاطون فرماید
بدترین جراحت آن بود که کریمی از لئیمی حاجتی خواهد و روا نگردد و سخت ترین ذلت آنکه
بزرگی بر در سفله رود و بار نیابد پیر بی تجربه چشمه بی آب جوان بی ادب بوستان بی گل
عالم بی عمل اسپ بی لگام توانگر بخیل درخت بی ثمر حسین بی حیا طعام بی نمک پادشاه ظالم
ابر بی باران یا ابر ژاله بار **لقمان فرماید** از کتب خانه عالم چهار کلمه برگزیدم دو را یاد دو را
فراموش باید کرد خدا و مرگ را یاد دارد و نیکی که با کسی کنی و بدی کسی که با تو کنند فراموش کن
لقمان را پرسیدند که تو شبان بودی بدرجه حکما چگونه رسیدی گفت بسه چیز راست گفتن و خاموش
ماندن و از صحبت بد احتراز کردن و حاصل من از فضیلت همین بود که بر جهل خود اطلاع یافت
حکیم فیثاغورس فرماید انسان باید که یک لحظه از فکر معنی باینده غافل نبود **فریدون فرماید**
ملازمان را بلاطفت و بردباری نگاه باید داشت و مشکلات را بملائمت و سازگاری حل توان ساخت
شیخ ابو الحسن جرجانی فرماید چار چیز مرد را بشکند دشمن بسیار اولاد بسیار و ناهموار
و وام لا انحصار و ظلم بمقدار **شیخ جنید بغدادی فرماید** چار چیز چار چیز را ببرد ناسپاسی
نعمت را بیداد قوت را کاهلی ثروت را تکبر عزت را **امام محمد غزالی فرماید** چار چیز چار چیز
آرد خاموشی سلامتی را نیکی کمی را سخاوت سروری را شکر افزونی را **نظام الملک گوید**

چهار چیز مرد را بمراد برساند پیوستن با بزرگان مشورت با نیکان اجتناب از دونان
استمداد از دوستان یحیی ابن معاذ گوید نیکوترین چیزها کلام صحیح ست از زبان فصیح
عالمی فرماید بلاغت آنست که خواص و علما آن را راضی شوند و عوام بفهم آن معذور
نباشند شیخ مصلح الدین شیرازی فرماید دوست بجفا دشمن گردد و دشمن باحسان
دوست اگر قوت آن نداری که دشمنان را باحسان در دائره دوستی آری باری چنان مکن
که دوستان را بقول درشت دشمن گردانی - هر که آن کند که نباید آن بیند که نشاید - بر چاپلوسی
دشمن اعتبار میار و دشمن ضعیف را قوی شمار - بر نصیحت دشمن عمل کردن خطا مگر شنیدن
روا - عالم بی عمل زنبور بی عسل - عالم ناپرهیزگار کور مشعله دار - در غیبت همان گوی که
بر روی توانی گفتن - گوهر اگر در خلاب افتد همان نفیس ست و غبار اگر بفلک رود همان خسیس
ست - چیز بی سه چیز پایدار نماند علم بی بحث مال بی تجارت ملک بی سیاست سوال
سکندر و جواب ارسطاطالیس + سوال از خدا چه باید خواست جواب
خیریت دارین س زندگی چگونه باید کرد ج برضامندی دلها س عمر بکدام شغل باید گذرانید
ج تحصیل علوم س بلند همت کیست ج آنکه با مخالفت روزگار ملول نشود س کدام شیرینی ست
که چشنده را بکشد ج حرص و خواهش بیجا س کدام تلخی ست که عاقبت شیرین گردد ج صبر
س کدام ست که فروزنده را بسوزد ج حسد س کدام چیز ست که کهنه نگردد ج نام نیک
س برای انسان چه چیز بهتر ج راستی س سنجیده کار کیست ج آنکه کم گوید و بسیار شنود
سوال نوشیروان و جواب بزرجمهر س از خدا چه خواهم ج تندرستی دائمی س از جوانان چه بهتر
ج شرم و دلیری س از پیران چه بهتر ج دانش و آهستگی س سخی کیست ج آنکه بخشد و
شاد شود س چه چیز ست که همه مردم میخواهند و کسی تمام نمی یابد ج تندرستی و راستی و دوست خالص
س بهتر از زندگانی و بدتر از مرگ چیست ج بهتر از زندگانی نیکنامی و بدتر از مرگ بیم
س اصل تواضع چیست ج با همه روی تازه داشتن س نیکبخت کیست ج هر که خود را بسخا آراید

س برچه اعتبار نباید کرد ج بر تندرستی س کدام بلندی ست که از همه پستی با پست است
ج کبر و غرور س عزت بچه افزاید ج بکم گفتن س نیک ترین کارها چیست ج با علما و حکما
صحبت داشتن و نفع گرفتن س کدام سخن ست که راست باشد و دروغ نماید ج بیان زور
جوانی در پیری و اظهار عیش توانگری در مفلسی و فقیری س کدام عمل بود که از شر اهل دنیا ایمن
گرداند ج با دوستان تلطف با دشمنان مدارا چند پند سودمند در هر فرد بشر چهار صفت
ست سبعی حیوانی شیطانی ملکی باید که انسان در حال خود نظر کند اگر بقهر و غضب خو
کرده است بصورت آدمی ست یعنی دد و اگر بخفتن و خوردن مائل ست بصورت آدمی ست
یعنی حیوان - و اگر بمکر و فریب راغب ست بصورت آدمی ست یعنی شیطان - و اگر خود را باخلاق
حمیده آراسته است یعنی آدمی ست و بسیرت فرشته چهار چیز دلیل دانائی مردم ست علم را
عزیز داشتن و رفع شر بخیر کردن و غم خوردن و جواب با صواب دادن - چهار چیز دلیل نادانی
مردم ست با داناتر از خود مقابله کردن و بر نا آزموده اعتبار نمودن و از مکر و فریب مردمان
بیخوف ماندن و با ابلهان صحبت داشتن - چهار چیز دلیل نادانی مردم ست در مردم اشتباه کند
بخل و غرور و بیحیائی و دروغ - چهار کس بهترین مردان اند عالم عامل حکیم گویا و اعطای طمع
توانگر کریم - چهار چیز پادشاهی را زیان دارد بیداد امیر غفلت وزیر خیانت دبیر نفرین
مسکین و فقیر - چهار چیز بی چهار چیز نمیتوان کرد پادشاهی نمیتوان کرد مگر بعدل و مشورت
مراد نمیتوان یافت مگر بصبر و تدبیر دفع دشمن نتوان کرد مگر بتواضع و مدارات دلها صید
نتوان کرد مگر باحسان و خلق - چهار چیز بی چهار چیز فائده نبخشد اولاد بی تربیت
زندگی بی صحبت علم بی عمل دوستی بی تجربه - چیزیکه بکاهد و نیفزاید نور قمر ست چیزیکه نکاهد
و نیفزاید حرص انسان چیزیکه نکاهد و نیفزاید روزی مردم چیزیکه بکاهد و نیفزاید عمر آدمی
نشان حمق مردم پنج ست شفقت خاص و مضرت عام خواستن خوشنودی آقا بدون
اطاعت چشم داشتن و بهشتی دانستن خلق امیدوار صحبت بودن در راحت و تن آسانی و قناعت

علوم دریافتن بے استحقاق خدمت امید نفع از کسے کردن و هر که این ده خصلت شعار
خود سازد در هر دو جهان کار خود بسازد با حق بصدق با خلق بانصاف با بزرگان بخدمت
با درویشان بشفقت با مسکینان بسخاوت با دوستان بنصیحت با دشمنان بحلم با جاهلان
بخموشی با علما بتواضع با نفس بقهر - در سه حالت قدر سه چیز معلوم شود در پیری قدر جوانی
در بیماری قدر صحت در محتاجی قدر نعمت جوانمرد آنست که مستحق رنجانیدن را نه رنجاند و
آزاد آنکه از رنجانیدن کسی نرنجد صوفی کیست خاکی بیخته و آبی بر و ریخته نه کف پا را از و دردے
نه پشت پا را از و گردی - خردمند آنست که اگر عالمی بخصومت او برخیزد او را با هیچکس عداوت
نباشد - نادان آنست که با هر کس دشمنی ورزد و او را همه کس دشمن دارند صحبت نااهل تا جاست
صحبت اهل تا بجان زر را دوست لباسیت و زردار را دشمن هشیار گل باش خار مباش یار باش
بخار مباش از نادان و مغرور دور باش نادیده و ناشنیده مگو بعیب خود بینا باش و عیب
دیگران هیچ ناکرده کرده شمار با نا آشنا همسفر مشو رضائے خدا در کم آزاری مردمان
ه رستگاری کوشید در کم آزاری ست * خود را از حال خود غافل مکن سعادت دنیا
و آخرت در صحبت دانا شمار از خود لاف مزن کسی را بسخن رنجه مکن مال را عاریت دان
از مردم نوکیسه وام مگیر حرمت خاندانهاے قدیم نگهدار از تعصب دور باش وفا از
جوانمردان طلب مهر از کیسه بردار و بر زبان نه اے عزیز سفر دو نوع ست سفر دنیا
و سفر آخرت در سفر دنیا توشه با خود باید داشت و در سفر آخرت پیش از خود باید فرستاد
ه برگ عیشے بگور خویش فرست * کس نیارد ز پس تو پیش فرست **

خاتمة الطبع

بعد حمد بے پایان خالق کون و مکان و نعت فراوان سرور انس و جان بر دانشوران خلاق
سرشت در پرده مباد که درین روزها نادر رقعاتی که خوانندش مبتدیان را در خطوط نگاری یاوری نماید
و در آموزش آداب فراوان مددگار است مسمی به **رقعات مظهری** که تاریخ تالیفش
مظهر علیه است پس اگر همچنین انشا ادب دهندگان و معلمان شاگردان متعلمان را
درس دهند و بجاے مسوده عبارتش بر لوح نویسانند یقین است که بزمان قلیل قوت
عبارت نویسی و تحصیل آداب ضروری دست دهد از تصنیفات ادیب لبیب ماهر علوم و واقف
فنون کمالات آئین **منشی کمال الدین صاحب** خلف الصدق قاضی شیخ محمد الدین
متوطن قصبه ... ضلع ... از ... شناسان علم و شعر و واقف رموز سخن
و شاعر مقبول کونین **منشی صادق حسین صاحب** و **منشی احسان حسین صاحب**
برادران خالو اوحضرت مصنف ... مصنف در مطبع نامی منبع فیض و مصدر
جناب منشی نول کشور صاحب دام اقباله بمقام لکهنؤ در ماه ستمبر ۱۸۷۸ع
مطابق ماه رمضان المبارک ۱۲۹۵ هجری بلباس الطباع پوشیده داد و بسهولت نظر
نظارگیان جلوه پذیرائی دیباچه رسته النون والصاد ۰

ک ۱۰۴۹

ف
۸۹۱۶۵۲۲۴

۲۰۷۵

رقعات نظری

ک ۱۰۴۹

ف
۸۹۱۶۵۳۴۷۰

۲۰۷۵

رقعات نظری

No.	Date	No.